



نشریه کلمه

شماره ۹

نشریه بسیج دانشکده ادبیات فارسی و
زبانهای خارجی علامه طباطبائی (ره)

قهرمانان

قهرمان؛ پایان بسته فرهادیسم

چرند پرند

دغدغه های دانشجویی



فهرست

۱۰

دغدغه های
دانشجویی

۹

چرند پرند

۴

قهرمان؛ پایانِ بسته
فرهادیسم

۱۴

اشعار ملل

۱۳

علوم انسانی

۱۲

علامه طباطبایی (ره)



سیخ دانشکوه دانشگاه علامه طباطبائی (ره)

صاحب امتیاز:

بسیج دانشجویی دانشکده ادبیات
فارسی و زبانهای خارجی علامه
طباطبائی (ره)

مدیرمسئول و سردبیر: میثم بالزده
دبیر تحریریه: رامین صداقت

صفحه آرا: نعیمی پور
طراح پوستر: زهرارجائی

ویراستاران: مائده سادات حسینی،
زهرارازقی، فاطمه کدخدارستم

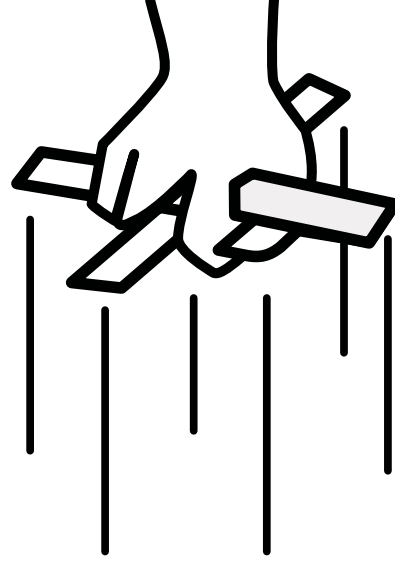
تحریریه: میثم بالزده، زینب الجبوری،
علیرضا سربندی، پریسا مولایاری،
محدثه سلیمانی، فاطمه نوده

 @kalameh_mag1

 @kalameh_mag


نشریه
کلمه





قهرمان؛ پایان بسته فرهادیسم

نگاهی به کارنامه دهه نود
اصغر فرهادی و یک دهه
سلطه او بر سینمای ایران
به بهانه اکران «قهرمان»

7 میثم بال زده؛ دانشجوی فلسفه

سینمای به اصطلاح اجتماعی در اواخر دهه هشتاد متولد شد؛ مولود منطقی بحران هشتاد و هشت که پناه‌گاهی بود برای اعتراضات در گلو مانده بخشی از هنرمندان که معتقد بودند حق‌شان پایمال شده و نادیده گرفته شده‌اند. پیش از هشتاد و هشت و به وجود آمدن آن شکاف عمیق در دل جامعه که تمام دوران پسا هشتاد و هشت را به میدانی برای نبرد میان آن دو دسته برنده و بازنده تبدیل کرد، کم‌تر شاهد چنین وضعیتی بودیم؛ آن موقع نه چندان چیزی به نام ژانر اجتماعی وجود داشت (به آن معنا و مفهومی که امروز وجود دارد)، و نه هنوز واژه «سیاه‌نمایی» لقب لقه دهان جماعت برنده برای ارزش‌گذاری سطحی - بر آثار هنرمندان دسته بازنده‌ها بود. آنقدر فضا به اصطلاح گل و بلبل بود که حتی آنونس آثار در حال اکران فرهادی از تلویزیون پخش می‌شدند! (برخی احتمالاً آنونس «درباره‌الی» که وقت و بی‌وقت از تلویزیون پخش می‌شد را به خاطر دارند، آنوسی که از سکانس مشهور پانتومیم بهره زیادی برده بود و دست آخر هم، با مکث بر روی آن کنش (اکت) غریب و جذاب پسرک، گفتاری (نریشن) با صدای محمدرضا دلپاک پخش می‌شد و نام اثر و نام سازنده آن را بر زبان می‌آورد).

اولین نبرد رسمی دو دسته مذکور که به نوعی آغازگر سلطه آثار ژانر - به اصطلاح اجتماعی - بر تولیدات سالانه سینمای کشور به حساب می‌آید در فروردین سال نود و در جریان اکران «خراجی‌های سه» و «جدایی نادر از سیمین» رخ داد؛ نبردی ظاهراً برای فروش بیشتر تا - احتمالاً - ارتش مردمی خود را به رخ رقیب بکشند و موضع سال هشتاد و هشت خود را اثبات کنند. نام اصغر فرهادی در خلال همین جریان بود که بیش از پیش بر سر زبان‌ها افتاد؛ حالا دیگر او تنها یک کارگردان - و از قضا یک کارگردان مؤلف و مطرح - نبود، بلکه برای معترضان به نتیجه انتخابات دو سال قبل، تبدیل به نماد مبارزه با خودکامگی‌ها و ظلم و ستم‌های سیستم شده بود، آن هم تنها و تنها برای آنکه در آن برهه، «دیگری» مسعود ده‌نمکی محسوب می‌شد، کارگردانی که با کارنامه پُر بار کاری‌اش در بیش از بیست سال و خصوصاً با اثر همان سالش - که مفصل از خجالت قهرمان بازنده‌ها درآمده بود - از هر نظر نماد تام و تمام سیستم به حساب می‌آمد. اقبال به فرهادی و سینمای - شبه - فرهادی، از آنجا شروع شد و در ادامه، با اقبال جشنواره‌های خارجی





به فرهادی و اثرش و در نهایت با دریافت جایزه اسکار - که برای اولین بار در تاریخ سینمای ایران رخ داده بود و برای مخاطب ایرانی، مهم‌ترین جایزه سینما در سطح جهان محسوب می‌شد - نام او به عنوان مهم‌ترین فیلمساز ایرانی بر سینمای ایران و مختصاتش، سایه انداخت. حالا دسته بازنده، اولین انتقام‌شان را گرفته بودند و طعم پیروزی - پس از آن اتفاقات تلخ - بر دهان‌شان مزه کرده بود.

کسب اسکار توسط جدایی نادر از سیمین، فیلمسازان - خصوصاً جوان - بسیاری را برانگیخت که به تقلید از فرم فرهادی بپردازند. فارغ از آن جنبه اعتراضی که فیلمسازان تلاش داشتند آن را به هر قیمتی به مخاطب القا کنند - حال آنکه آثارشان غالباً به شدت عقیم و بی‌معنا بودند - کسب جایزه‌های بی‌شمار بین‌المللی و خصوصاً طمع اسکار، محرکه خوبی برای تقلید از فرهادی بود. با این حال اما، هیچ‌کدام از فیلمسازان نتوانستند اثری مشابه آثار فرهادی بسازند. درک آنان از فرم تألیفی فرهادی معیوب بود و در کنار آن، اکثراً حتی از عمق نگاه فرهادی نیز بی‌بهره بودند. همین باعث شد که خیل آثار به اصطلاح اجتماعی که در طول دهه نود ساخته شد، به جز تقلیدهای بچه‌گانه از برخی از نشانه‌های (المان‌های) سینمای فرهادی، چیزی در چنته نداشته باشند؛

تازۀ فرهادی است که با وجود ساخته شدن در فرانسه و استفاده از بازیگری چون "برنیس بژو" همچنان هم رنگ و بوی فرهادی را دارد و هم به هنجارهای موجود در ایران پایبند است. رعایت هنجارها آنقدر برای فرهادی اهمیت دارد که حتی در پوشش نیز دقت‌های لازم را به عمل می‌آورد و در نهایت "گذشته" به آسانی در ایران اکران می‌شود و هیچ‌گونه اعتراضی را نیز بر نمی‌انگیزد. با این حال، "گذشته"، آخرین اثر قابل اعتنای فرهادی است که در سیری منطقی، پس از آثار درخشان دهه هشتادش ساخته و در کنار آنان قرار می‌گیرد. پس از آن، تغییر رویه فرهادی و به تبع آن، سقوط او آغاز می‌شود...

تقلیدهای فرمی‌ای چون "لوکیشن‌های آپارتمانی"، "شخصیت‌های متعلق به طبقه متوسط"، "درگیری‌های فیزیکی و عربده‌کشی‌های بی‌پایان"، "دکوپاژهای ساده و محدود"، "دوربین‌های روی دست"، "باز کردن کلاف‌های داستانی بسیار و در نهایت بی‌پاسخ نگه داشتن آن‌ها و پایان فیلم (که به "پایان باز" مشهور است)". جالب آنکه همین تقلیدها نیز اندکی به سینمای فرهادی شباهت نداشتند، چرا که به عنوان مثال نه دوربین روی دست‌های فرهادی آنقدر تهی از معنا و بی‌دلیل بود و نه پایان‌هایش - بر خلاف تصور همگانی - باز! فرهادی حتی بر خلاف قول معمول، لوکیشن‌های آپارتمانی چندانی نیز ندارد.

با وجود به راه افتادن موجی از تقلیدهای دست چندی از آثار فرهادی - علی‌الخصوص "جدایی...!" - خود فرهادی مسیر متفاوتی را در دهه نود می‌گذراند. پس از موفقیت‌های تاریخی و تکرارنشده "جدایی...!"، فرهادی که حالا با اقبال سینماگران دنیا مواجه شده و درهای موفقیت به رویش گشوده بود، تصمیم می‌گیرد فیلم بعدی خود را در فرانسه و با عواملی عمدتاً غیر ایرانی بسازد. گذشته "ماحصل قمار

پس از "گذشته"، فرهادی هوای ایران به سرش می‌زند و تصمیم می‌گیرد "برسد به دست آهو" (با نام نهایی "فروشنده") را در وطنش و با ترکیب موفق "حسینی-علیدوستی" - که موفقیت "درباره‌الی" و "جدایی...!" را مرهون هنرنمایی‌شان بود - کلید بزند. طرفداران سینه‌چاک آقای کارگردان نیز، خوش‌حال از بازگشت فرهادی به ایران، منتظرند نماد اعتراض‌شان فیلم جدیدش را بسازد و پس از "جدایی...!"، بار دیگر به مبارزه با سیستم بروند (حقیقت آن است که "گذشته" به هیچ عنوان اثر قابل اعتنایی برای طرفداران سیاسی فرهادی نبوده و نیست، این مسئله دلایل متعددی دارد که ساده‌ترین آن، فرانسوی بودن





فیلم است). در این میان، اقبال در گن و کسب دو جایزه، موجب می‌شود دسته‌بازنده امیدوارتر شوند و با شوق بیشتری در انتظار اثر تازه‌ی فرهادی بمانند. در نهایت اما "فروشنده" برای دسته‌بازنده‌ها اثری ناامیدکننده است که هیچ یک از انتظاراتشان را برآورده نمی‌کند. نماد سینمایی-اعتراضات حالا بیش از همیشه درگیر خود و دغدغه‌های شخصی خود شده (اتفاقی که از "گذشته" آغاز شده بود) و این درگیری آنقدر هست که حتی از همیشه محافظه‌کارتر ظاهر شود و نتواند با اثرش، سیستم را به مبارزه دعوت کند! "فروشنده" برای طرفداران سیاسی فرهادی آنقدر عقیم و محافظه‌کار بود که حتی این ظرفیت را داشت که پایان فرهادی را رقم بزند اما دو اتفاق، همچون دوپینگ، فرهادی را در عرصه نگه می‌دارد.

در تمامی این سال‌ها، این اقبال همواره همراه فرهادی بوده که همانطور که دسته‌بازنده‌ها، متوهم‌گونه او را نماد اعتراض و چنانکه چند روز پیش نامجو تلویحا عنوان کرد، نماد اپوزوسیون-به حاکمیت می‌دانند، دسته‌برنده‌ها نیز- که عمدتاً افراد موسوم به حزب‌اللهی و دل‌بسته به سیستم هستند- چنین تصویری از او دارند و برای صدور حکم‌شان نیز، نیازی به شناخت و تماشای فرهادی و آثارش ندارند. در ماجرای "فروشنده" آش دیگر به قدری شور می‌شود که روزنامه کیهان، چند روزی پیش از اکران فیلم، بر علیه فیلم و محتوای کثیفش (!) می‌شورد! این فضای ایجاد شده در داخل کشور توسط جریان‌هایی که به گمان طرفداران سیاسی فرهادی، مزدوران حکومت هستند، در کنار فضایی که در حوزه بین‌الملل با پیروزی ترامپ در انتخابات و دستور ممنوعیت ورود ایرانیان به آمریکا ایجاد می‌شود، این فرصت را به فرهادی می‌دهد که در داخل به یک چهره‌ی مظلوم و در خارج به یک چهره‌ی معترض تبدیل شود و در نهایت همین موجب اقبال مخاطب در اکران داخلی و زدن رکورد فروش و در خارج، در کمال

ناباوری، به کسب دومین اسکار بیانجامد. حالا فرهادی که در آستانه حذف از جریان سینمای ایران بود، بار دیگر به عرصه باز می‌گردد و نامش نیز، به عنوان معدود فیلمسازان پُر افتخار سینما که دو اسکار گرفته‌اند، در کنار نام‌های بزرگی چون "کوروساوا" (با دو اسکار)، "برگمان" (با سه اسکار) و "فلینی" (با چهار اسکار) قرار می‌گیرد.

هر چند که "فروشنده" طرفداران را ناامید کرده، اما اتفاقات فرامتنی حول اثر و سازنده آن و کسب دومین اسکار در کنار موفقیت‌های کن، بار دیگر روح امید را در دل طرفداران می‌دمد. بازنده‌ها هر چند که نه با اثر، بلکه با حواشی‌اش- به آنچه که می‌خواستند رسیده‌اند و حالا جایگاه فرهادی از همیشه پُررنگ‌تر شده. این پُررنگی آنقدر هست که حتی آقای کارگردان نیز آن را باور کند و در اتفاقی کم‌نظیر، در خلال انتخابات نود و شش از لاک محافظه‌کاری خود بیرون بیاید و طرفداران را به شرکت در انتخابات تشویق کند، تا نکند که عدم حضور، هشتاد و چهار دیگری را رقم بزند.

پس از "فروشنده"، آقای کارگردان، بار دیگر به اروپا باز می‌گردد تا اثری که قصد داشت پیش از "فروشنده" بسازد را در اسپانیا و با بازیگران مطرح اسپانیایی روایت کند. حالا فرهادی دیگر آنقدر بزرگ هست که فیلمساز برجسته‌ای چون "پدرو المادوار" نیز تصمیم بگیرد که فیلم تازه کارگردان ایرانی را تهیه کند. همکاری‌ای که در نهایت شغف طرفداران فرهادی آغاز می‌شود، اما در میانه راه و با توضیح برادر المادوار مبنی بر "عدم درک مشترک" به پایان می‌رسد.

"همه می‌دانند" ادامه منطقی سیری است که فرهادی از "فروشنده" آغاز کرده و البته از آن غریب‌تر است! نماهای "همه می‌دانند" به لحاظ زیبایی‌شناسی (استتیک) دیگر ربطی به نماهای خالصانه، ایرانی و تألیفی آثار دهه هشتاد فرهادی ندارند و

اروپایی‌اند. پایان فیلم- همچون "فروشنده"- بر خلاف روند معمول فرهادی است و خبری از کرسی قضاوت برای مخاطب هم نیست. حالا فرهادی بیش از هر موقع دیگری از خود فاصله دارد. از طرفی "همه می‌دانند" پُر از اتفاقاتی است که در داخل ایران- و توسط سیستم- ناهنجاری محسوب می‌شوند و مسلماً با چنین وضعی، این اثر امکان اکران در ایران را پیدا نمی‌کند. "همه می‌دانند" آنقدر از فرهادی فاصله دارد و آنقدر طرفدارانش را شوکه کرده که هوشنگ گل‌مکانی با جانب‌داری از فرهادی می‌نویسد "اوضاع طوری شده که همه توقع دارند فرهادی هر بار شاهکار بسازد!". فیلم اما آنقدر از استانداردهای فرهادی به دور است که توجیه گل‌مکانی نیز دردی را دوا نمی‌کند. فیلمساز نماینده معترضین، در سومین گام پس از "جدایی..."، سومین اثر شخصی و این بار شخصی‌تر و تجربی‌تر





از همیشه را ساخته و مخاطبان
فرهادی حالا بیش از همیشه
نگرانند، آیا نماد اعتراض اسلحه
خود را زمین گذاشته؟

پس از تجربه ناکام فرهادی در
"همه می‌دانند"، فیلمساز پُرافتخار
تصمیم می‌گیرد بار دیگر به
وطن باز گردد و در ایران فیلم
بسازد. خبر به سرعت می‌پیچد و
امید بار دیگر در طرفداران فرهادی
زنده می‌شود. آیا انتظار نه ساله
به پایان می‌رسد؟ این احتمالاً
آخرین فرصتی است که طرفداران
به فرهادی می‌دهند تا بار
دیگر خود را ثابت کند، خصوصاً
پس از ناکامی و ناامیدی بزرگی
که منتخب انتخابات نود و شش
برایشان به وجود آورده و وقایع
تلخ دی نود و شش و آبان نود و
هشت رخ داده و برخی از معترضان
دیروز، حالا دیگر اپوزوسیون
شده‌اند و مسلماً انتظار دارند
فیلمساز محبوب‌شان نیز ردای
اپوزوسیونی بر تن کند و اسلحه

را محکم‌تر از گذشته به دست
بگیرد. فرهادی به سادگی پروانه
ساختاش را می‌گیرد و اثرش را در
شیراز کلید می‌زند. آیا اثر تازه
نماد معترضین، قهرمان آنان در
دوره ناامیدی خواهد بود؟ با اکران
اثر در جشنواره کن و پس از آن
در ایران اما، آب سردی بر روی
طرفداران فیلمساز ریخته می‌شود.
نماد اعتراضی دسته بازنده‌ها،
در دوران ناامیدی و عصیان، اثری
ساخته عقیم‌تر و خاموش‌تر از
همیشه. بی‌آنکه بخواهد حتی
اشاره‌ای به آنچه رخ داده و در حال
رخ دادن است بکند، سعی می‌کند
با روایت یک داستان، منبری گونه،
وجدان اخلاقی مخاطب را بیدار
کند و به او نسبت به وضعیت
اسفبارش خودآگاهی دهد. اثر
تازه، قرار نیست قهرمان معترضین
باشد...

"قهرمان" تازه‌ترین ساخته فرهادی
و سومین اثر از "سه‌گانه متأخر"
فیلمساز است. غریب‌ترین و البته



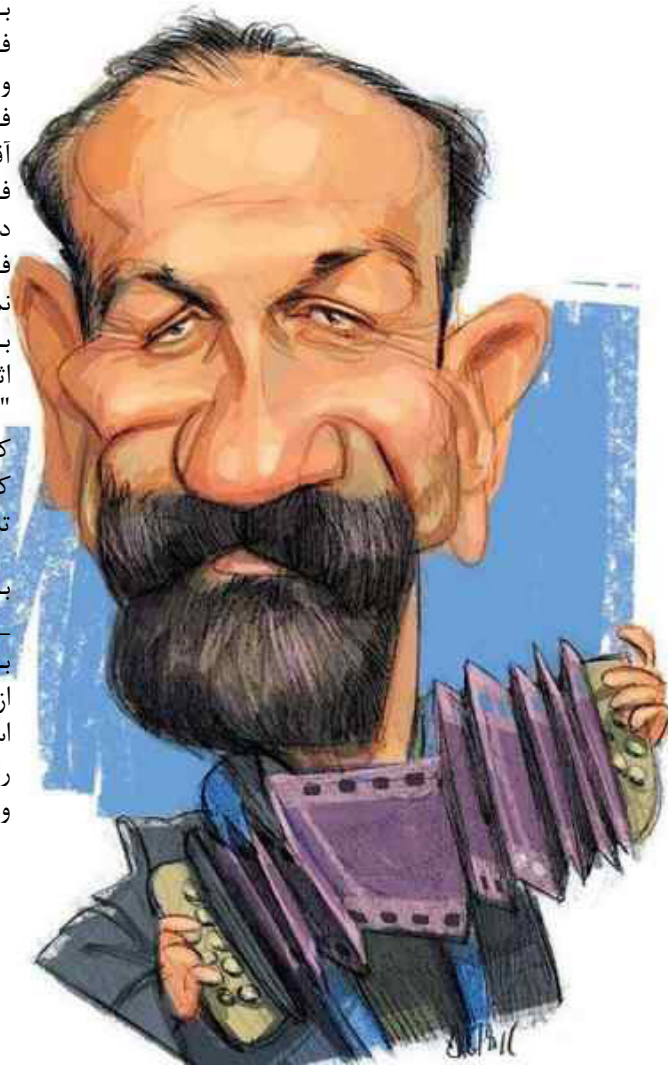


بالغ‌ترین و بهترین اثر او در میان سه اثر آخر. حالا دیگر نماهای فرهادی نمونه‌ کاملی از نماهای اروپایی _ با زیبایی‌شناسی منحصر به فرد آن _ است. همچون "همه می‌دانند" و البته بیشتر، از قضاوت دوری می‌کند و مخاطب را نیز بر جایگاه قاضی نمی‌نشانند. اتفاقاً ما از همان ابتدا با رحیم همراه هستیم و همه چیز را می‌دانیم. نکته‌ جالب‌تر آنکه دوربین مدام در پی او و همراه اوست و فرهادی کاملاً به رحیمش علاقه دارد. در انتها نیز فیلم، با نمایی که بیش از آنکه اصیل به نظر برسد، ادا و اطوار است، پایان می‌یابد. پایان در پایان داستان، بی‌هیچ کشش و پرسشی، همچون دو فیلم گذشته‌اش. در کنار این شباهت‌های فرمی، "قهرمان" در اشتباهاتش نیز کاملاً مشابه دو اثر قبلی است. اگر "فروشنده" در قسمت مهم داستان _ تجاوز _ دچار خُف‌های فاحشی در فیلمنامه بود، این خُف‌ها در "همه می‌دانند" بیشتر و در "قهرمان" به اوج خود رسیده است. برخی اتفاقات موجود در اثر _ که مهم‌اند و تأثیرگذار _ با منطق "جهانی" که خود فیلمساز می‌سازد نیز بی‌ربط و بیگانه است و مبنای داستانی فیلم را سست می‌کند. گویی آقای کارگردان که از قضا همیشه فیلمنامه‌نویس بهتری بوده، حالا دیگر حتی از پس نوشتن یک فیلمنامه ساده استاندارد نیز بر نمی‌آید. و البته فراتر از آن، حالا با فرهادی‌ای مواجهیم که در سه اثر آخر خود و مسلماً بیشتر در "قهرمان" _ مذبح‌خانه در تلاش است که از خود تقلید و خود را تکرار کند. گویی به راستی فرهادی نخ تسبیح را گم کرده است!

با توجه به شرایط امروز سینما و البته جامعه ایران و با توجه به حجم انتقاداتی که حالا بیش از همیشه متوجه اصغر فرهادی است، احتمالاً باید "قهرمان" را پایان یک دهه سلطه فرهادی و فرهادیسم _ آثاری با کپی‌های

دست چندی از آثار فرهادی _ بر سینما و جامعه بدانیم. نماد اعتراض به دلیل یک دهه محافظه‌کاری و تلاش برای راضی کردن همه، حالا دیگر از همیشه کم‌رنگ‌تر است و جایگاهش را _ در جامعه _ روز به روز بیشتر از دست می‌دهد. فرهادی حالا یک بی‌وطن در میان مردم خویش است و درست در چنین موقعیتی است که معترضان اپوزوسیون‌گشته سعی می‌کنند خود را به او و او را به خود بچسبانند و تبدیل به نماد اپوزوسیون‌اش کنند. اتفاقی که اگر _ با همراهی جریان مخالف فرهادی در داخل _ در نهایت رخ دهد، تنها خیانتی است که به فرهادی و ادامه مسیر کاری‌اش شده؛ چرا که فرهادی نه تنها اپوزوسیون نیست و نمی‌تواند باشد، بازیگری نیز بلد نیست و دستش بسیار زود رو خواهد شد و قافیه را خواهد باخت و به سرنوشتی بدتر از پناهی و رسول‌اف دچار خواهد شد.

سینما اما با بی فرهادی، به مسیر خود ادامه می‌دهد. هر چند که امروز برخی از منتقدان اصرار دارند که مرگ سینمای ایران را اعلام کنند _ که البته از جهاتی بی‌راه نیست _ اما مسیری که در حال طی شدن است و چشم‌اندازی که وجود دارد و از همه مهم‌تر، ظهور فیلمسازان مؤلف تازه‌نفسی در دهه نود (مهدویان با تمرکز بر سینمای تاریخ معاصر، روستایی و سیدی با تمرکز بر سینمای جنوب شهر، مگری با تمرکز بر سینمای سورئال و البته، تولد دوباره سینمای قهرمان به همت برخی از فیلمسازان جوان و گم‌نام) همه و همه نوید آینده‌ای بهتر و حضور جریان‌هایی جدید در سینما (مبتنی بر آن مؤلفان تازه‌نفس دهه نودی) در دهه آتی را می‌دهد. در این میان اما باید دید که فرهادی با چالش‌ها و دوره‌های تازه پیش رویش چه خواهد کرد و چه مسیری را در دهه پیش رو پی خواهد گرفت...



حَرَنگِ پَرنگ

«شماره اول»

مگه کسی اعتراض میکنه؟ مگه کسی سینه جیم میکنه که چرا اینجوری از دماغ فیل افتادید؟ حتی اون بالاسریاشون که مثلاً وظیفه شون نظارت روی کانونهاست هم نمیاد یک بار براشون توضیح بده که آخه پدر بیامرزها! حکمت راه اندازی کانون توی دانشگاه جذب بچه های علاقمند به فعالیت‌های جانبی و تشویق و مهارت بخشیدن بهشونه! یعنی چی مسابقه برگزار میکنید و میگید کسی شایسته نبود؟ خب سطح انتظارتون رو بیارید پایین و تشویقشون کنید و مهارتشون رو ببرید بالا! اینجوری که فقط سرخورده شون میکنید و فراریشون میدید! ولی خب کسی نیست که بهشون بگه! صدای هیچکس هم لام تا کام در نیاد! البت در بیاد هم خیلی اتفاقی نمیتونه، وقتی تصمیم‌گیری بیفته دست فوق لیسانسه‌ها بهتر از این در نیاد! حق هم دارن خب! بالاخره فوق لیسانسی گفتن اصلاً که سطح کار رو بیارن پایین؟

باری مطلب از دست نرود! داشتیم میگفتم که ما برگشتیم و اینکه چطور برگشتیم هم به خودمون مربوطه! بیخود سینه جیم نکنید!

چیزی گفت؟ این انجمن که پارسال هیچ وکیلی براش نامزد نشد و هیچ رأیی نگرفت و درش تخته شد! چطور یهو وسط سال سرفلیشو دادن به یکی؟ اون هم بدون انتخابات؟ تازه آخرش هم جنابشان به اسم انجمن علمی فقط رپورتاژ برای مجموعه شون میرن و هیچ کار دیگه ای نمیکنن توی اون ملک غصبی! حضرت عباسی اون موقع چرا صداتون در نیمد؟ یا مثلاً همین کانونهای فرهنگی دانشگاه! مگه تا حالا کسی صدایش در اومده که کی و چطوری واردش میشه؟ اصلاً وارد شدنش هیچی چرا خروج نداره؟ شده مثل قانون پایستگی، نه کسی میره نه کسی میاد فقط همونهایی که هستن از جایی به جایی منتقل میشن. مگه کسی اعتراض کرد؟ مگه کسی گفت این چه محفلیه که اونجا راه افتاده؟ به تعداد انگشتای دستن که همه جا هستن! و چون فقط خودشونن و با خودشون حرف میزنن و خلاصه یک محفلن، تصمیم‌هاشون هم عجیب و محفلیه! مثلاً مسابقه برگزار میکنن و پاداش میدارن ولی موقع اعلام نتایج میگن کسی شایسته دریافت نبود! یعنی چی نبود؟ سطحشون به خیالشون خیلی بالاست و لذا با سطح پایینهای دانشگاه آبشون توی جوب نمیره! ولی حالا

زد و خدا خواست و بعد از صد و هفده سال دوباره برگشتیم! حالا نیاید بگید چطور شد و چطوری حق انتشار چرند پرند رو از دخو گرفتی! این دیگه به خودمون مربوطه! عاقله آدم که اسرارش رو پیش رقیباش فاش نمیکنه! شما انگار کنید که توی این بلبشوی کرونا، یکبار هم این نامسلمون یخه منو گرفته و منو با صدی به هشتاد درگیری ریه انداخته تخت مریض‌خونه و دو سه روزی هم حضرت ملک الموت دور و برم چرخیده که چی؟ که مسافر کمه و باید سوار شی! منم از ترس گلاب به روتون گلاب به روتون غش کردم و رفتم توی اغما و اونجا توی عوالم بالا چندی با مرحوم دخو مألوف بوده کاسه کوزه یکی شده بودیم و من همون جا اجازه حق انتشار چرند پرند رو ازش گرفتم! حالا دیگه خود دانید! میتونید این روش رو امتحان کنید ولی خب معمولاً بلیط یکطرفه است و کم پیش میاد کسی بتونه برگرده! ولی اصلاً چرا من باید توضیح بدم که چطور اجازه انتشار گرفتیم؟ مگه بقیه جاها همچین کاری میکنن یا کسی سینه جیمشون میکنه که حالا دارید منو سینه جیم میکنید؟ مگه توی همین دانشکده ادبیات وقتیکه انجمن علمی فلسفه رو دو دستی دادن به آریان شبرگرد نامی کسی

دغدغه و مفاهیم آن

دغدغه در لغت، به معنای پنهان کردن چیزی، ترس، بیم یا تشویش خاطر است. «دغدغه‌مند» به مشوش خاطر یا پریشان‌حواس گفته می‌شود. (فرهنگ معین)

دغدغه، از جمله احوالات همیشگی بشر است و هر شخص، بر اساس شرایط، اهداف و خواسته‌های خود دغدغه‌های مربوط به خود را دارد. از جمله دغدغه‌هایی که می‌توان به آن اشاره کرد؛ دغدغه‌ی کار دانشجویان است.

چشم و هم‌چشمی و هزینه‌های آن

علت روی آوردن دانشجویان به مشاغلی که، نامرتب با رشته‌ی آن‌ها است، چیست؟ آیا بهتر نیست، هر کسی در تخصصی که دارد کار کند؟ به نوعی می‌توان گفت، یکی از آسیب‌هایی که با آن در زمینه‌ی کار دانشجویان مواجه هستیم، کار در زمینه‌ی غیرمرتبط است. بسیاری از فارغ‌التحصیلان رشته‌های مختلف، به جای کار در زمینه‌ی تخصصی خود، به شغل‌های دیگر روی می‌آورند. در بررسی‌های انجام شده، یکی از دلایل را می‌توان علاقه نداشتن به رشته‌ی منتخب خود دانست؛ یعنی زمانی که دانش‌آموزان انتخاب رشته می‌کنند و به دانشگاه می‌روند، عده‌ای به خاطر چشم و هم‌چشمی، یا بخاطر اجبار والدین، رشته‌ای را برمی‌گزینند که دوست ندارند؛ در نتیجه از تلاشی که باید در آن زمینه انجام دهند، فروگذاری می‌کنند؛ همچنین چون سخت‌کوشی لازم را دارا نبودند، پس مهارت لازم در آن زمینه را ندارند و به ناچار به شغل‌های دیگر روی می‌آورند.

کم‌کاری در مهارت

اما دسته‌ای دیگر از دانشجویان، که با علاقه‌ی خود به رشته‌ی دانشگاهی مد نظر روی می‌آورند؛ شغل‌های آن‌ها هم بر اساس رشته خود نیست. یکی از دلایل بیکاری آن‌ها نداشتن مهارت لازم، برای اشتغال در رشته‌های مورد تقاضا در بازار کار است. هنگامی که دانشجو، فارغ‌التحصیل می‌شود و دنبال کار مرتبط با رشته خود است با این مسئله مواجه می‌شود؛ که آن آموزش‌هایی که در طول تحصیل داشته است؛ تقریباً با بازارکار هماهنگ نیست و آشنایی چندانی با بازار کار، ندارد و مهارت لازم عملی را دارا نیست و عملاً به دلیل بیکار نماندن به کارهای غیر مرتبط می‌پردازد.

دغدغه‌های دانشجویی

پریسا مولاباری؛ دانشجوی مترجمی زبان عربی



ناهماهنگی تقاضای بازار با میزان ورودی دانشگاه‌ها

مسئله‌ی دیگر، توجه نشدن به ظرفیت‌ها است. یعنی در هنگام انتخاب رشته به این مسئله توجه نشده‌است که میزان بازار کار فلان رشته چقدر است. بسیاری از رشته‌ها نیز اینگونه‌اند که رقابت در آن، برای به دست آوردن شغل مناسب، بسیار بالا است؛ و در نهایت افرادی فارغ‌التحصیل باقی می‌مانند که از به دست آوردن شغل مختص به رشته خود، باز می‌مانند.

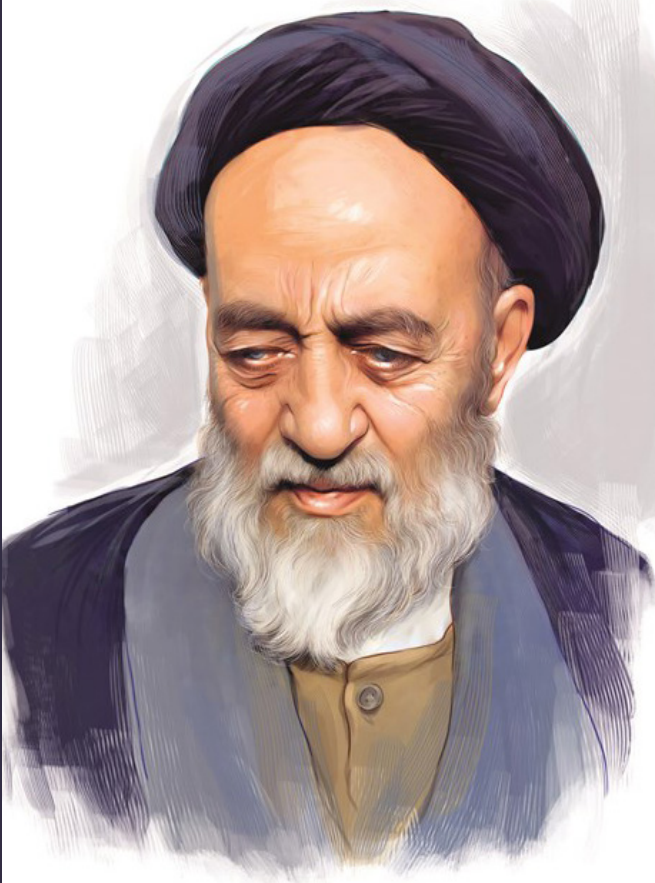
مثلاً، رشته‌هایی وجود دارند که ظرفیت بازار کار در آنها ضعیف و اندک است؛ ولی پذیرش دانشگاه‌ها برای چنین رشته‌ای بیش از تقاضای بازار است. همین نکته که میزان تقاضای بازار کار، با میزان ورودی هر رشته در دانشگاه یکسان نیست؛ تاثیر بسزایی در نیافتن شغل براساس رشته‌ی هر شخص داشته است؛ البته در عین حال، دانشجویان نیز باید به این نکته توجه کنند، که ظرفیت تقاضای هر رشته در بازار کار چقدر است و با دید گسترده‌تری انتخاب کنند.

توجه به ظرفیت بومی و انتخاب رشته

مسئله مهم دیگری، که بهتر است کمی به آن بپردازیم، ظرفیت‌های موجود در هر شهری است؛ که شهری را از دیگری متمایز می‌کند؛ مثلاً شهری که از نظر کشاورزی و زراعت بستر مناسبی دارد چه بسا بهتر باشد دانشجویان بیشتری در آن زمینه درس بخوانند؛ زیرا آنچنان که مشاهده می‌شود هم تقاضای بیشتری دارد و هم اینکه براساس آن تخصصی که دارند می‌توانند از آن بستر موجود بهترین بهره‌وری را داشته باشند؛ و در این صورت نیز، میزان مهاجرت به پایتخت برای کسب شغل بهتر، تا حدودی کاهش پیدا می‌کند و هرکس که دوست داشته باشد می‌تواند در شهر خودش بهترین بازدهی را از ویژگی‌های منحصر به فرد آن شهر داشته باشد و مجبور به ترک شهر خود نشود. در حال حاضر، افرادی وجود دارند که بخاطر بهتر شدن وضعیت خود و کسب شغل بهتر، به پایتخت مهاجرت کردند ولی در نهایت به ناچار در شغل‌های نامناسب و کم درآمد و همچنین نامرتب با رشته خود مشغول به کار شدند.

امید به آن داریم، که با فرهنگ‌سازی درست در انتخاب رشته و با توجه به علایق و استعدادها و همچنین توجه به ظرفیت ها... بازار کار بهتری داشته باشیم و هرکسی در زمینه‌ی تخصص خود بهترین عملکرد را در آن زمینه داشته باشد؛ که در نهایت منجر به پیشرفت کشور شود.





علامه طباطبایی (ره)

زینب الجبوری؛ دانشجوی مترجمی زبان عربی

شمایی که دارید این متن را می‌خوانید، به احتمال خیلی زیاد دانشجویی دانشگاه علامه طباطبایی هستید.

دانشگاه علامه، در سال ۱۳۶۳ با هدف تأمین نیروی انسانی متخصص تأسیس شد. می‌توان گفت؛ دانشگاه علامه طباطبایی بزرگ‌ترین دانشگاه ایران در زمینه علوم انسانی و اجتماعی است.

آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که چرا دانشگاه‌مان این اسم را به خود اختصاص داده است؟

آیا به این فکر کرده‌اید کسی که اسم دانشگاه‌مان به نام اوست چه کسی است و چه شخصیتی دارد؟



کلمه

شماره نهم / آذر ۱۴۰۰



۱۲

علامه طباطبایی

علامه طباطبایی، از دانشمندان شیعه محسوب می‌شود و همچنین یکی از فیلسوفان مشهور اسلامی نیز به حساب می‌آیند. ایشان در زمینه شعر هم فعالیت داشتند که در انتها یکی از اشعارشان را برایتان می‌نویسم. تفسیر المیزان یکی از مشهورترین آثار اوست.

نقل شده است؛ که علامه طباطبایی فقط در روز عاشورا از نوشتن المیزان دست می‌کشید اما وقتی همسرشان بیمار شد ۲۷ روز تمام وقت خود را در اختیار همسرش قرار داد. فقط از این قسمت از زندگی‌شان می‌توان، درس‌های زیادی گرفت. ایشان در کتاب آموزش دین می‌فرمایند: «یک فرد مسلمان اول باید مسلمان واقعی باشد؛ بعد یک تاجر یا کشاورزی یا صنعتگر یا کارگر.»

اخلاص و سلوک وی

درباره اخلاص‌شان می‌توان گفت که، دریایی از اخلاص بودند و حتی حاضر نبودند کسی نزد ایشان از تفسیر المیزان تعریف کند.

بخواهیم از زندگی و سلوک ایشان برایتان بنویسم، به درس‌های با ارزشی می‌رسیم ولی حیف که اینجا

بیان ریشه مطالب

ایشان ریشه مطالب را بیان می‌کنند. «وجود ما اول باید خدایی باشد و بعد می‌توان سراغ کارهای دیگر برویم.» همچنین علامه طباطبایی در مورد فردی که می‌خواهد تشکیل خانواده دهد می‌فرمایند: «اول باید مسلمان باشد؛ سپس تصمیم خود را عملی سازد. خلاصه دست به هر کاری بزند و هر مقام و منصبی که می‌خواهد اختیار کند، در آن دین و ایمان صحیح لازم است.» حالا شما، معیارهای امروزی ازدواج را با این سخنان علامه مقایسه کنید! می‌بینیم که تفاوت بسیاری ایجاد شده، و چقدر باید در افکارمان تجدید نظر کنیم.



مجال کافی برای گفتن آن‌ها را نیست. در طول تاریخ، افرادی مانند علامه طباطبایی بودند که ما باید از شیوه زندگی‌شان استفاده کنیم.

و در آخر، نوشته‌ام را با شعری از علامه طباطبایی به اتمام می‌رسانم:

دوش که غم پرده ما می‌درید	خار غم اندر دل ما می‌خلید	رو به خودت نسبت هستی مده!	دل به چنین مستی و پستی مده!
در بر استاد خرد پیشه‌ام	طرح نمودم غم و اندیشه‌ام	زانچه نداری ز چه افسرده‌ای	وز غم و اندوه دل آزاده‌ای؟!
کاو به کف آینه تدبیر داشت	بخت جوان و خرد پیر داشت	گر ببرد و بدهد دست دوست	ور ببرد ورنه بدهد ملک اوست
پیر خرد پیشه و نورانی‌ام	برد ز دل زنگ پریشانی‌ام	ور بکشی یا بکشی دیو غم	کج نشود دست قضا را قلم
گفت که «در زندگی آزاد باش!	هان! گذران است جهان شاد باش!	آنچه خدا خواست همان می‌شود	و آنچه دلت خواست نه آن می‌شود.

علوم انسانی

علیرضا سربندی؛ دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی

صحبت از ساحت تاریخی علوم انسانی، ما را به درازنای اندیشه بشری می‌برد. چه کسی می‌داند اولین نفری که به ذات انسان و پس از آن به چیستی و چگونگی دنیا اندیشید؛ به چه نتیجه‌ای رسید؟ شاید به تعداد انسان‌هایی که پا بر این خاکدان گذاشتند، نوع نگرشی خاص نسبت به سایر موجودات و اصل مسأله وجود جریان دارد؛ اما آنچه مهم است اندیشیدن پیرامون سوالات اصلی موجودی تشکیک پذیر و فانی است. این سوالات چنان در ذات بشر آمیخته شده است که شاید پرداختن به آن‌ها پژوهش در تاریخ اندیشه است.

از زاویه‌ای دیگر هم می‌شود به این سوالات نگاه کرد؛ اگر شما هم با من در مورد، درهم تنیدگی ذات بشری و سوالات، هم داستان باشید و همینطور به تشکیک پذیر بودن انسان؛ پس این سوالات هم دارای مراتبی گوناگون‌اند. این سوالات متفاوت از کجا برمی‌خیزند؟ دغدغه‌ها، عقل‌ها، قلب‌ها، محیط‌ها و...

براساس آشنایی زدایی از اموری است که هر روز با آن‌ها سر و کار داریم؛ به‌عنوان مثال، تمثیل غار افلاطون برآمده از ابزارهایی ساده اما عمیق هستند.

هرچه به هسته مرکزی علوم انسانی نزدیک‌تر می‌شویم، سطح برخورد با دغدغه‌های جامعه و قدرت ایجاد مسأله افزایش پیدا می‌کند. فلسفه، ادبیات، الهیات و... ساحتی انسان‌ساز و سوال محور دارند. از افلاطون تا هگل، همه‌ی اندیشه‌ورزان در تمام سطوح سعی داشتند، مرهمی بر زخم اندیشه‌ی انسان‌ها قرار دهند.

اما آنچه مسلم است وجود تفاوت است. شاید بتوانیم با اندیشمندان و جامعه‌شناسان بر وجود دگرگونی میان انسان‌ها و سوالاتشان صلحی برقرار کنیم و بر کوس پایان جنگ بکوبیم با این عبارت که؛ تفاوت در سوالات وجود دارد.

پرداختن به این پرسش‌ها و بها دادن به راه‌های گوناگون، برای رسیدن به جواب، ساحت اندیشه را رشد داده است. اساساً طرح بحث نام علوم انسانی از همین رهگذار عبور می‌کند. علوم انسانی، حاصل تلاش افرادی است که در ذات انسان و بنیاد رشد آن اندیشیده‌اند و برای آن سوالات آینده‌ای گرفته‌اند. پاسخ‌هایی که اغلب

به این جملات ارسطو دقت کنید:

«کار فلسفه ناراحت کردن است. فلسفه‌ای که هیچ‌کس را ناراحت نکند و با هیچ‌کس ضدیت نرورد، فلسفه نیست. کار فلسفه آزردن حماقت است، فلسفه حماقت را به چیزی شرم‌آور تبدیل می‌کند. فلسفه کاربردی ندارد جز افشاکردن پستی‌های اندیشه در تمامی اشکالش. آیا جز فلسفه رشته‌ای هست که به نقد تمامی رازآمیزی‌ها، هر خاستگاه و هدفی که داشته باشند، همت گمارد؟»

ارسطو در این جملات به صراحت اعلام می‌کند یک دانش‌ورز فلسفه بر قله‌های شهید و شکر نایستاده است؛ بلکه او در تنگنای اندیشه و در اعماق تلخ‌کامی قرار دارد. بنیاد علوم انسانی شناخت انسان است و در لایه‌های عمیق‌تر وارد ژرفای اندیشه و تهی‌دستی انسان‌ها می‌شود.



اشعار ملل

گردآورنده: محدثه سلیمانی؛ دانشجوی مترجمی چینی

昨夜雨疏风骤，浓睡不消残酒。试问卷帘人，却道海棠依旧。知否，知否，应是绿肥红瘦

**

从明天起，做一个幸福的人

喂马，劈柴，周游世界

从明天起，关心粮食和蔬菜

我有一所房子，面朝大海，春暖花开

从明天起，和每一个亲人通信

告诉他们我的幸福

那幸福的闪电告诉我的

我将告诉每一个人

给每一条河每一座山取一个温暖的名字

陌生人，我也为你祝福

愿你有一个灿烂的前程

愿你有情人终成眷属

愿你在尘世获的幸福

我也愿面朝大海，春暖花开

李清 -liqing zhào(Linqing zhao) : شاعر شعر اول

海子 -hǎizi(Haizi) : شاعر شعر دوم

شب گذشته کمی باران بارید و باد ناگهان شروع به وزیدن کرد؛

از خدمتکار پرسیدم؛ گل بگونیا چه شکلی است؟

نمی دانم می دانست یا نه؟ اما، برگ های بگونیا باید سبز و پر حجم رشد کند و گل های قرمز و ظریفی بر روی آن شکفته است.

**

از فردا آدم های شادی باشید؛

به اسبها غذا بدهید، هیزم خرد کنید و به دور دنیا سفر کنید.

از فردا به فکر غذا و سبزیجات باشید.

من خانه ای دارم که روبروی دریاست و هنگام بهار، گلها در آنجا شکفته می شوند.

از فردا با همه ی عزیزان ارتباط برقرار کنید و خوشحالی من را به آنها بگویید.

رعد و برق شادمان به من گفت: به همه خواهم گفت

که به هر رودخانه و هر کوهی؛ نامی آشنا و صمیمی بدهید.

ای غریبه! من نیز برای تو سعادت می خواهم

و امیدوارم آینده ای درخشان در پیش رویت باشد؛

امیدوارم که عشق تان به وصال برسد

و برایت آرزوی خوشبختی بر روی زمین دارم.

ویراستار ادبی: فاطمه آزادی؛ دانشجوی زبان و ادبیات فارسی



کلمه

شماره نهم / آذر ۱۴۰۰



۱۴



متن برگزیده شماره قبلی نشریه از طرف مخاطبان



برای دیدن شماره قبلی
این بارکد را اسکن نمایید

نویسنده برگزیده:

امیر عباس پرتو



باشگاه فیلم علاقه

در ماه گذشته

برای شرکت در این باشگاه به
شماره زیر پیام دهید

۰۹۳۳۵۰۱۳۷۳۰

فیلمی بر اساس یک واقعیت... هدیه‌ی سم مندس به پدر بزرگش

فاطمه نوده؛ دانشجوی مترجمی زبان عربی

می‌کنند. این گردان، قصد دارد به نیروهای آلمانی در حال فرار حمله کند؛ اما چیزی که ظاهراً عقب‌نشینی دشمن به نظر می‌رسد، در واقع یک عمل تاکتیکی هوشمندانه است. نشانه‌ای از فروکش کردن شعله‌های جنگ دیده نمی‌شود. در یکی از صحنه‌ها می‌بینیم که، یک کاپیتان خردمند (با بازی مارک استرانگ) به اسکافیلد می‌گوید؛ که حتی اگر او بتواند به مقصدش برسد، تلاشش برای جلوگیری از حمله ممکن است بیهوده باشد «بعضی از آدم‌ها فقط می‌خواهند که بجنگند».

موسیقی فیلم از وزوزهای بدیمن تا امواج خروشان یک ارکستر باشکوه، حس هیجان را به خوبی منتقل می‌کند و در نهایت هم شوفیلد (از سربازان) تکیه بر درختی می‌دهد و پس از گذراندن این همه موقعیت خطرناک و دلهره‌آور، عکس خانواده‌اش را تماشا می‌کند. باز هم می‌رسیم به پیام اصلی فیلم که می‌گوید: جنگ و درگیری بی‌فایده است.

تجربه دو مرد در ماموریت یک شبه اکثر صحنه‌های موجود در این فیلم، به قدری تمیز و بدون خونریزی است، که این موضوع برای فیلم‌های جنگی بسیار عجیب است، چون اکثر فیلم‌های جنگی سازنده را به ساخت لحظات پر از درگیری دعوت می‌کند. ۱۹۱۷ این حس را القا می‌کند، که درگیری مسلحانه فایده‌ای در پی ندارد و جنگ بی‌پایان خواهد بود، بلکه امروزه هم همین است. کشورها به دلیل آگاهی از هزینه‌های برجای مانده از جنگ و درگیری به روش‌هایی غیر از این موارد، روی آورده‌اند؛ روش‌هایی همچون: مذاکره، تحریم و...

یک ژنرال به این دو سرباز دستور می‌دهد، تا با گذر از بحبوحه جنگ، یک پیغام برسانند. اسکافیلد ماموریت دارد تا به همراه بلیک، یک پیام را به یک گردان برسانند.

آن‌ها از کنار برجک‌های رهاشده و اسکلت‌های آفتاب‌سوخته که در گوشه و کنار راه افتاده‌اند عبور



اسم: ۱۹۱۷

ژانر: فیلم سینمایی

مدت: ۱۱۹ دقیقه

تهیه کنندگان: سم مندس، پیپا هریس، کالوم مک دولا

نقد و بررسی مستند مصاف و دیوانگی



مستند مصاف :

زمان اکران : شنبه ۱۳ آذرماه ، ساعت ۱۵ الی ۱۸

زمان جلسه نقد و بررسی : شنبه ۱۳ آذرماه ، ساعت ۱۸ الی ۱۹

مستند دیوانگی :

زمان اکران : سه شنبه ۱۶ آذرماه ، ساعت ۱۵ الی ۱۸

زمان جلسه نقد و بررسی : سه شنبه ۱۶ آذرماه ، ساعت ۱۸ الی ۱۹

ظرفیت محدود

(همراه با کد تخفیف)



با حضور استاد دکتر سید علی مزینانفر



با حضور استاد دکتر سید جواد حسینز

رزرو و دریافت کد تخفیف از طریق شماره
در واتساپ ۰۹۲۱۰۹۴۳۹۰۸

عرضه‌ی بسیج یک عرضه‌ی عمومی است؛ نه مختص یک قشر است، نه مختص یک بخشی از بخشهای جغرافیائی کشور است، نه مختص یک زمانی دون زمان دیگری است؛ نه مختص یک عرضه‌ئی دون عرضه‌ی دیگری است. در همه‌ی جاها، در همه‌ی مکانها، زمانها، عرضه‌ها و در همه‌ی قشرها، این وجود دارد. این معنای بسیج است.

(۱۳۸۹/۰۴/۰۲)

مقام معظم رهبری
(مدظله‌العالی)



نشریه
کلمه